



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

زیر نظر اسماعیل سنگاری

شماره ۲

ناگفته‌های امپراتوری

ساسانیان

دکتر تورج دریایی



ترجمه آهنگ حقانی
محمود فاضلی بیرجندی

سندیت تاریخی شاهنامه*

منابع و ساختار شاهنامه

در شاهنامه، از موضوعات و دوران‌های گوناگون سخن رفته است: از آفرینش جهان و نخستین انسان تا مرگ یزدگرد سوم (۶۵۱ م)، آخرین پادشاه ساسانی، و چیره‌شدن مسلمانان.^۱ بیشتر پژوهشگران با نولدکه هم‌رأی‌اند که فردوسی دانسته‌هایش را از متون فارسی میانه^۲ یا سنت شفاهی به دست نیاورده است.^۳ به سبب شباهت بسیار موضوعات اصلی و تفصیل و ترتیب رویدادهای شاهنامه با آنچه از تاریخ ایران در منابع عربی، چون غرر/اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم تعالی، آمده است، این آثار باید از منابع واحدی اخذ شده باشند.^۴ روشن است که فردوسی با متون فارسی میانه و عربی‌آشنایی نداشته است و عمده اطلاعاتش را از متنی فارسی،^۵ یعنی شاهنامه منثور، به دست آورده که ترجمه خدای نامه فارسی میانه بوده است.^۶ در آن دوران، فقط بیست نسخه از تاریخ ملوک‌الفرس یا خدای نامه در اختیار

* مقاله چاپ نشده.

1. Nöldeke, 1984-1904, p. 165.

۲. خالقی مطلق، ۱۳۸۱، ص ۳۰۹.

۳. امیدسالار، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸؛ Omidssalar, 2002, p. 245-282؛ برای آگاهی از نظریه مخالف نک: Davis, 1996, p. 48-57؛ Davidson, 1994, p. 44؛ نیز: دیویدسن، ۱۳۷۸، ص ۴۰.

۴. خالقی مطلق، همان، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ Nöldeke, 1879, p. 25-26؛ Omidssalar, 1998, p. 344.

۵. صفا، ۱۳۷۴، ص ۱۹۱؛ Omidssalar, 1996, p. 238.

۶. صفا، همان، ص ۲۰۳؛ Nöldeke, 1879, p. 26 sidem, 1896-1904, p. 64.

بهرام پسر مردانشاه بود.^۱ همچنین، آمده است که حمزه بن حسین نسخه‌های بسیاری از این کتاب را دیده^۲ که این هم بیانگر اهمیت این کتاب است. نویسندگان مسلمان، همچون مسعودی^۳، حمزه اصفهانی^۴ و ابن ندیم^۵، بر وجود *خدای‌نامه* در صدر اسلام صحه گذاشته‌اند.^۶ براساس بخش به‌جامانده *شاهنامه* منتور، معروف به *مقدمه شاهنامه ابومنصور*، که ابومنصور معمری^۷، به دستور ابومنصور عبدالرزاق، سپهسالار طوس، در روزگار سامانیان آن را به نگارش در آورده بود، روایتی از تاریخ پادشاهان، براساس *خدای‌نامه*، موجود بوده است.

خدای‌نامه ساسانی دست‌کم از دوران پادشاهی خسرو اول، در قرن ششم میلادی، موجود بوده است.^۸ آگاتیاس، مورخ بیزانسی که به ایران سفر کرده، اثری با عنوان «کتاب شاهان» (*βασιλευσ διφθρα*) سخن می‌گوید^۹ که دوستش، سرگیوس، او را با آن آشنا کرده بود. چنان‌که از اطلاعات جغرافیایی *مقدمه شاهنامه ابومنصور* و *شهرستان‌های ایران* برمی‌آید، *خدای‌نامه* در دوران پادشاهی خسرو دوم، در قرن هفتم میلادی، روزآمد شد.^{۱۰} سرانجام، در اواخر دوران حکمرانی یزدگرد سوم، بخش‌های دیگری به آن اضافه شد که شامل مرثیه‌هایی بر سقوط شاهنشاهی ساسانی بود.^{۱۱} منابع ارمنی و گرجی نیز به وجود *خدای‌نامه* یا کتاب‌هایی نظیر آن در ایران اشاره می‌کنند که بیانگر محبوبیت آن در سرزمین‌های هم‌جوار است. سیوس، نویسنده قرن هفتم میلادی، از متنی ارمنی با عنوان «*قصه آریاکان*»^{۱۲} (ایرانیان) نام می‌برد که تاریخ شاهان ایرانی بوده است.^{۱۳}

در کتاب *وقایع تاریخی پادشاهان کارتلی گرجستان*، که در قرن هشتم میلادی به

۱. Rosen, 1895, p. 31. نیز: بهرامیان، ۱۳۸۳، ص ۳۱.

۲. *مجم‌التواریخ*، ۱۳۱۸، ص ۸۵.

۳. مسعودی، ۱۳۶۵، ص ۹۹.

۴. حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷، ص ۷، ۱۳، ۱۹، ۶۱.

۵. ابن ندیم، ۱۳۶۶، ص ۲۴۴.

۶. صفا، ۱۳۷۴، ص ۸۳.

۷. تصحیح فارسی این متن: قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۳۴؛ ترجمه به آلمانی: Monchi-Zadeh, 1975؛ ترجمه به انگلیسی:

Minorsky, 1964, p. 260-274.

8. Shapur Shahbazi, 1990, p. 214; Daryaei, 2003, p. 35.

9. Nöldeke, 1896-1904, p. 136; idem, 1990, p. 208.

10. Shapur Shahbazi, 1990, p. 214; Daryaei, 2002/3, p. 4-5.

۱۱. صفا، ۱۳۷۴، ص ۸۳.

Nöldeke, 1896-1904, p. 13 (footnote); Shapur Shahbazi, 1990, p. 214-215

12. matean zhamanakean.

13. Thomson, 1996, p. 13.

نگارش درآمده، به داستان فریدون و ضحاک اشاره شده و آمده است که این داستان برگرفته از کتاب‌های ایرانیان است و احتمالاً منظور *خدای‌نامه* بوده است.^۱ پس *خدای‌نامه* و در نتیجه *شاهنامه*، به‌رغم تفاوت در جزئیات، براساس الگوی واحدی به نگارش درآمده‌اند.

ارزیابی شاهنامه در حکم سندی تاریخی

خدای‌نامه یا همان *شاهنامه* در دوران ساسانیان و پس از آن در خدمت اهداف و مقاصد متنوعی بوده است. این کتاب ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به ساختار اجتماعی حکومت ساسانی بود و در نتیجه، اطلاعاتی که سندیت تاریخی نداشت به آن راه یافت و از مرجعیت آن کاست. یکی از اهداف نگارش این کتاب، تبلیغ دین و دولت وقت بود که موجب شد در بسیاری از بخش‌های آن ملاحظات ایدئولوژیکی مانع از توجه به واقعیت شود.^۲ همچنین این کتاب ابزاری بود که به درباریان و عامه مردم می‌آموخت که در جامعه طبقاتی چگونه رفتار کنند.

چنین آموزه‌هایی، هنگامی که در قالب داستان‌های پادشاهان و پهلوانان گفته می‌شد، برای عامه مردم جذاب‌تر و مفهوم‌تر بود. مصنفین کتاب برای آنکه به اعتبار متن بیفزایند، ارزش‌های دوران ساسانی را به پایه‌گذاران دین و نظام اجتماعی و مفهوم سلطنت مطلقه، یعنی زردشت و پادشاهان نخستین، نسبت داده‌اند. به این ترتیب، مفهوم سلطنت مطلقه، که در دوران ساسانی رایج بود، از طریق *شاهنامه* به دوران‌های تاریخی بعد راه یافت: حکمرانان شاه - فیلسوفانی معرفی شدند که، هنگام جلوس بر تخت، سخنرانی‌های مفصلی ایراد می‌کردند که معمولاً درباره دادگری و در ستایش پروردگار به شکرانه اعطای موهبت سلطنت بود. مراد از آوردن نطق‌های شاهانه هم بازنمایدن منش و نیت شاهان بود.^۳ در فلسفه سیاسی *شاهنامه*، فقط خدا برتر از پادشاه است و پادشاه واسطه میان خدای متعال و مردم است.

از داستان‌های پهلوانان و پادشاهان ایرانی برای توجیه جایگاه خدشه‌ناپذیر شاهان ساسانی و ایران‌زمین استفاده شده است. برای مثال، کشته‌شدن سهراب، فرزند محبوب رستم، به‌دست پدر گویای آن است که هرکس، هرچند بی‌غرض، علیه نظام پادشاهی برخیزد بهای آن را با دادن جان خویش می‌پردازد. رستم، قهرمان بزرگ و جنگجوی ایرانی، نیز سزای رفتار ناشایست خود با شاه و سلطنت را می‌بیند. حتی اگر پادشاه، مانند کیکاووس، وظیفه‌شناس و

1. *ibid*, p. 55.

2. Yarshater, 1983, p. 393.

3. *ibid*, p. 408.

کوتاه‌بین باشد، باید به او و میهن کاملاً وفادار بود. این نتیجه اخلاقی که فردوسی به دوران پهلوانی نسبت می‌دهد با نظام ارزشی سلسله‌مراتبی ساسانیان کاملاً تطابق دارد. در این نظام ارزشی، هنگام اختلاف نظر پادشاه و زیردستان، همواره پادشاه پیروز است، حتی اگر آن زیردست رستم باشد.^۱ این الگوی پهلوانی که در آن، هر کس تاوان ناسپاسی‌اش به شاه را می‌پردازد، در بخش تاریخ ساسانیان *شاهنامه* نیز دیده می‌شود. بهرام چوبین سرداری مانند رستم است و شرح شورش او بر هر مزدشاه به تفصیل بیان شده است.

خسرو پرویز، پسر هر مزد، با دخالت فرشته‌ای نجات می‌یابد و بهرام چوبین، سردار شورشی، را شکست می‌دهد.^۲ این داستان بر این نکته تأکید دارد که خداوند فقط حامی پادشاهان برحق، یعنی خاندان ساسان، است. چنین داستان‌هایی به مردم آموزش می‌داد که باید بی‌چون و چرا از پادشاه پیروی کنند و به شأن و ارزش ایران احترام بگذارند.^۳

شاهنامه بر ارتباط نزدیک دین و دولت نیز تأکید دارد. موبدان خود را مردان خردمند دربار و راینان شاهان جلوه می‌دادند. زمانی که شاه دچار تردید بود یا می‌خواست برای آینده ایران و مردمش تصمیم بگیرد،^۴ او را به پیروی از آیین زردشت می‌خواندند. حتی پادشاهانی که از تعالیم دین زردشت پیروی نمی‌کردند و در پی بدعت‌گذاری یا تغییر در کالبد جامعه بودند دچار محنت و حتی مرگ می‌شدند.

هرگاه پادشاه در مقابل «یزدان» یا «دین» قرار گیرد، مجازات می‌شود. در *شاهنامه*، چندین پادشاه تاج و تخت یا جان خود را به علت سرپیچی از یزدان و دین از دست می‌دهند. مشهورترین آنها جمشید است که بلندپروازی‌هایش باعث می‌شود «فر» شاهی را از دست دهد و ضحاک تازی او را از تخت پایین کشد. سرپیچی جمشید نه تنها موجب سرنگونی او بلکه باعث بربادرفتن حاکمیت ایران بر تازیان شد. یزدگرد بزهکار، با سرپیچی از قوانین الهی، موجب تضعیف دین زردشتی شد و خداوند او را با لگد اسبش کیفر داد. قباد دوم (شیرویه) نیز همه برادران خود و کسانی را که می‌توانستند وارث تاج و تخت باشند کشت و موجب شد سلسله ساسانیان سرانجام فروپاشد. پادافره او مرگ بر اثر طاعون بود.^۵

شاهنامه، به لحاظ عقیدتی، سلسله‌مراتب اجتماعی را تأیید می‌کند. به روایت *شاهنامه*،

1. Davis, 1992, p. 108.

2. *ibid*, p. 86-92.

3. Yarshater, 1983, p. 397.

4. *ibid*, p. 402- 403.5. *ibid*, p. 399.

سلسله مراتب اجتماعی را جمشید بنیاد نهاد و جامعه ساسانی دنباله روزگار خوش و خرم همان دوران نخستین بود. برخی متون اسلامی، چون کتاب *التاج*، که از منابع ساسانی اقتباس شده اند، پایه گذاری طبقات اجتماعی را به اردشیر بابکان نسبت داده اند^۱ و به این ترتیب، سرسلسله ساسانیان را با نخستین پادشاه آمیخته اند؛ به این معنا که اردشیر و دیگر شاهان ساسانی، ایران بزرگ روزگار جمشید را که با تسلط اسکندر و حکومت ملوک الطوائفی پارت ها تجزیه شده بود باز برقرار ساختند. داستان آن روستا که بهرام، به علت بی احترامی اهالی آن به پادشاه، طبقات اجتماعی را در آنجا لغو کرد، بیانگر اعتقاد به نابودی جامعه بی طبقه است: هرج و مرج روستا را به سالی ویران کرد.^۲ جنبش مزدک و تعالیم او، مبنی بر برچیدن اختلاف طبقاتی، از دیگر بخش های مشهور شاهنامه است؛ مزدک و پیروانش، به جرم خروج از دین زردشت و سلسله مراتب اجتماعی پادشاهی ساسانی، قتل عام می شوند.^۳

ساسانیان هم نگرش خاصی در تاریخ وضع کردند و هم جغرافیای جدیدی، از طریق انتقال اماکن و مردمان از شرق به غرب ایران، به پیروی از آنچه در *اوستا* تصویر شده است، به وجود آوردند. این امر بدین سبب ممکن شد که چون زبان اوستایی در زمان نگارش *اوستا* در دوران ساسانی کاملاً مفهوم نبود،^۴ لذا ساسانیان توانستند از *اوستا* برای تحقق بلندپروازی های ارضی شان استفاده کنند. به این ترتیب، ترک ها را همان تورانیان و از اخلاف تور، و رومیان را از اولاد سلم معرفی کردند. حالت حماسی و مایه مذهبی جنگ با این دشمنان برگرفته از *اوستا* است. این تغییرات آمرانه جغرافیایی ساسانیان در شاهنامه ثبت است. در این میان، اماکنی هم که در *اوستا* با شاهان و پهلوانان مرتبط بود در زمره فلات ایران قرار گرفت؛ مثلاً زادگاه زردشت و مرکز ایران را آذربایجان و محل زندانی شدن سپاه کیکاووس را مازندران انگاشتند.^۵ سرانجام، ایرانشهر را که در *اوستا* فقط بخشی از خونیرس^۶ است، کل آن در نظر گرفتند تا ایران شاهنشاهی عظیمی به نظر آید.^۷

تصویر کلی تاریخ در شاهنامه

تاریخ حماسی ایران با پادشاهان اساطیری پیشدادی و کیانی آغاز می شود. این بخش از

1. *ibid*, p. 397.

2. Davis, 1992, p. 27.

3. *ibid*, p. 30-31.

4. Keyenbroek, 1996, p. 221-237.

5. Yarshater, 1983, p. 402-403.

۶ *xwanirah*، اقلیم مرکزی از هفت اقلیم.

7. Daryaei, 2002/4, p. 107-108.

شاهنامه به دقت و مطابق با محتوای زامیاد یشت (یشت نوزدهم) اوستا سروده شده است.^۱ زامیاد یشت در دوران هخامنشیان به نگارش درآمده است. بخش حماسی شاهنامه درباره زندگی رستم، پهلوان سکایی، و شاهان کیانی است و با درآمدن گشتاسپ به دین زردشت و شکست

اسفندیار از رستم پایان می‌یابد. برخی از داستان‌های این بخش، چون سرگذشت طولانی رستم در مازندران، در منابع عربی، به خصوص غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم ثعالی که ظاهراً با شاهنامه هم مأخذ بوده‌اند، نیامده است؛ لذا می‌توان پی برد که فردوسی منابع ایرانی دیگری در اختیار داشته است.^۲ در این بخش شاهنامه برخی نام‌ها یادآور شاهان پارتی است.

بخش تاریخی شاهنامه با داستان داراب، که گمان می‌رود همان داریوش اول باشد، آغاز و با کشته شدن یزدگرد سوم و دوره کوتاه حکمرانی ماهوی پایان می‌یابد. بخش تاریخی آخرین بخش شاهنامه است و درست‌ترین گزارش از تاریخ ایران باستان در شاهنامه، البته مطابق پسند و نگاه ایرانیان، محسوب می‌شود. بخش تاریخی شاهنامه به جزئیات دوران هخامنشیان نمی‌پردازد. در دوره پارتیان، که در فاصله زمانی دو شاهنشاهی پارسی حکومت می‌کردند، خنیاگری رونق بسیار داشت و خنیاگران داستان‌های روزگار هخامنشیان و کیانیان را روایت می‌کردند.^۳

در شاهنامه از دوران هخامنشیان به اختصار سخن به میان آمده و پادشاهان هخامنشی با حکمرانانی اشتباه گرفته شده‌اند که هویت آنان در روشن‌ترین وضعیت نیز دوپهلوی است. این اغتشاش به علت پاک شدن خاطره هخامنشیان از حافظه ملی^۴ یا تحریف تاریخ گذشته به دست ساسانیان بوده است تا بتوانند، با پیوند دادن خود به گذشته اساطیری، برحق جلوه کنند.^۵ در شاهنامه و نیز برخی منابع فارسی میانه به فردی به نام بهمن اسفندیاران اشاره شده است که پس از او دوران تاریخی آغاز شد:

Andar ham hazārag ka xwadayih ō wahman ī spandyārān mad ud āwērān būd
ērānagān xwēš pad xwēš absist hēnd ud az tohmag ī xwadāyih kas nē mānd kē
xwdāyih kard hād usān humāy ī wahman doxt pad wxadāyih nišast.

1. Pirart, 1992, p. 9.

2. Nöldeke, 1894-1904, p. 168-169.

3. Boyce, 1954, p. 49; idem, 1957, p. 12.

4. Yarshater, 1971, p. 519.

5. Daryaei, 1995, p. 129-141; idem, 2001-2002, p. 1-14.

در همان هزاره، چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران شهر) ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای، دخت بهمن، را به شاهی نشانند.^۱

گفته‌اند این بهمن همان اردشیر کیانی (فارسی میانه: اردشیر گی) در زند بهمن یسن است^۲ که او را اردشیر دوم هخامنشی دانسته‌اند.^۳ شگفت اینکه پسر بهمن را ساسان گفته‌اند که تداعی کننده سلسله ساسانیان است؛ دختر او نیز همای نامیده‌اند که به چهرزاد (فارسی میانه: چهرزاد، فارسی: شهرزاد) نیز معروف است. همای پس از پدرش، بهمن، که شوهرش نیز بود، بر تخت نشست و این خود گواهی بر ازدواج با محارم (خویدوده)^۴ در آیین زردشتی است. از شاهی همای در شاهنامه و برخی منابع فارسی میانه، چون بندهش^۵ و شهرستان‌های ایران^۶ سخن رفته است، اما برخی بر آن‌اند که شاهی او داستانی است که در تاریخ ملی گنجانده شده تا با راه‌ورسم کشورداری ایرانیان همخوانی یابد.^۷ در شاهنامه، همای برادری دارد (ساسان) که از ناامیدی رو به هند می‌نهد، اما در منابع فارسی میانه آمده است که چون همه فرزندان بهمن کشته شده بودند همای را به شاهی برگزیدند:

az tohmag ī xwadāyīh kas nē mānd kē xwdāyīh kard hād ušān humāy ī
wahman doxt pad wxadāyīh nišāst.

از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای، دخت بهمن، را به شاهی نشانند.^۸

در شاهنامه، از کورش کبیر نامی نیست، اما در منابع ایرانی-اسلامی، چون فارس‌نامه ابن بلخی^۹، به اختصار به او پرداخته و او را بهمن پسر اسفندیار انگاشته‌اند. داراب شاهنامه نیز، در خلال تاریخ پارتیان و ساسانیان، داریوش اول را تداعی می‌کند. ابن بلخی در فارس‌نامه^{۱۰} از

۱. *Bundahišn*, XXXIII؛ بندهش، ترجمه بهار، ص ۱۴۰.

۲. *Zandī Wahman Yasn*, 1995, III, 25. نیز: زند بهمن یسن، ترجمه و تصحیح راشد محصل، ص ۴.

3. Amir Arjomand, 1998. p. 245-248; Boyce, 1991, p. 385.

4. *xwēdodah*

۵. *Bundahišn* XXXIII؛ بندهش، همان‌جا.

6. Dayraee, 2002/3, text 45.

7. Shapur Shahbazi, 1990, p. 222.

۸. *Bundahišn* XXXIII؛ بندهش، همان‌جا. ۹. ابن بلخی، ۱۳۶۳، ص ۵۲-۵۳.

۱۰. همان، ص ۵۵.

اقدامات او، از قبیل تأسیس نظام پستی (چاپار)، سخن می‌گوید. پسر او دارا نام دارد و به دارا پسر داراب معروف است. در متون فارسی‌میانه، به نام دارای دارایان برمی‌خوریم که احتمالاً همان داریوش سوم است که از اسکندر کبیر شکست خورد؛ اسکندر کتاب‌های مقدس زردشتیان (اوستا) را آتش زد و نسخه‌ای از آن را به روم فرستاد. در دینکرد چهارم^۱، دارای دارایان نگهبان/اوستاست:

dārā ī dārāyān hamāg abestāg ud zand čiyōn zarduxšt az ohramazd padīrift
nibiēstag

دارا پسر دارا اوستا را پذیرفت و نوشت، به همان شیوه که زردشت از اورمزد گرفت.^۲

بنابراین، این دو دارا نمایندگان دوران هخامنشی از داریوش اول تا داریوش سوم‌اند. در متون فارسی‌میانه و فارسی‌کهن، دارای دارایان تلفیقی است از شاهان هخامنشی و پادشاهان محلی فارس، به‌خصوص دارای دوم که بانی اصلاحات دینی و غیردینی مهمی بود.^۳ اینکه در کارنامه^۴ اردشیر بابکان^۴ اردشیر اول، سردودمان ساسانیان، از اعقاب دارا^۵ معرفی شده است می‌تواند به دوره بعد از هخامنشیان مربوط باشد. منابع فارسی و عربی، به غیر از *فارس‌نامه* ابن بلخی و *آثارالباقیه* بیرونی^۶، مطلب چندانی به تاریخ هخامنشیان و داریوش نیفزوده‌اند. *شاهنامه*، بر خلاف منابع فارسی‌میانه، از اسکندر کبیر چهره مثبتی ترسیم می‌کند که نشان می‌دهد فردوسی یا منابع مورد استفاده او، افزون بر *خداوندنامه*^۷، به منابع دیگری، چون *اسکندرنامه* کالیستن دروغین دسترسی داشته‌اند.^۸ در *شاهنامه* اسکندر شکوه خسروانی (فارسی: فرّ؛ فارسی‌میانه: خوَرَه) دارد و در دارا تأثیر می‌گذارد. دارا دخترش روشنک (رکسانا) را به زنی به اسکندر می‌دهد. اسکندر را اندرز می‌دهند که از قلمرو ایران محافظت کند و دین زردشت و *زند و اوستا* را پاس دارد. در متون فارسی‌میانه اواخر دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی، اسکندر را فردی شریر معرفی کرده‌اند. بندهش

1. *Denkard* IV, 321

2. Shaki, 1981, p. 114-115; Humbach, 1991, p. 51.

3. Skjærvø, 1997, p. 103.

۴. کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۷۸، ص ۳۳.

5. dārā nāf ī dārāyān šāh.

۶. بیرونی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۰-۱۴۱ و ۱۵۱-۱۵۲.

7. Nöldeke, 1894-1904, p. 165.

8. Yarshater, 1983, p. 377.

او را عامل ویرانی ایران‌شهر و آیین زردشت می‌داند:

pas andar xwādāyih ī dārā ī dārāyān alexsander kēsar az hrōm dwārist ō
 ēranšahr āmad dārā šāh ōzad ud hamāg dūdāg ī xwādāyān moy-mardān
 paydāg ō ērān-šahr ābaxšīnēd ud was marag ātaxš afsārd ud dēn ī mazdēs-nān
 ud zand stād ō hrōm āmad ud abestāg suxt ud ērānšahr pad nawad xwādāy
 baxt.

پس در شاهی دارای داراییان، اسکندر قیصر از روم بتاخت، به ایران‌شهر آمد. دارا شاه را
 بکشت. همه دوده شاهان و مُعمردان و پیدایان ایران‌شهر را نابود کرد. بی‌مر آتشکده‌ها را
 بیفسارد، گزارش‌های دین مزدیسنان را بستند و به روم فرستاد. اوستا را سوخت و ایران‌شهر
 را به تود کرده - خدایی [کدخدایی] بخش کرد.^۱

دیگر متن‌های فارسی‌میانۀ نیز اسکندر را عامل نابودی متون مقدس^۲ و انتقال/وستا به
 یونان/ روم می‌دانند.^۳

در شاهنامه از سلوکیان خبری نیست و به پارتیان نیز به اختصار اشاره شده است. بدون
 شک علت آن است که ساسانیان تلاش کردند خاطره این سلسله بزرگ را از حافظه تاریخ
 محو کنند. از این روست که برخی از داستان‌های آنان در دوره حماسی یا پهلوانی شاهنامه
 آمده است. فردوسی خود در این باره می‌گوید:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهاندار تاریخشان
 کزیشان جز از نام شنیده‌ام نه در نامه‌ی خسروان دیده‌ام^۴

در شاهنامه فقط به نام اشک (ارشک)، بنیان‌گذار، و برخی دیگر از پادشاهان این سلسله
 اشاره شده است، از جمله شاپور، گودرز، بیژن، نرسه، آرش، و اردوان یا آرتابانوس چهارم،

۱. *Bundahišn*, XXXIII؛ نیز: بندش، ترجمه بهار، ص ۱۴۰.

۲. *Dēnkard VIII*, 529/11-13; *Ardā Wīrāz Nāmag*, 1986, p. 7-9; *Dēnkard III*, 316/18-21; Humbach, 1991, p. 52; Shaki, 1981, p. 115-117; Bailey, 1943, p. 149.

۳. *Ardā Wīrāz Nāmag*, p. 7-9؛ نیز: ارداویراف‌نامه، تصحیح آموزگار، ص ۴۱-۴۲.

۴. فردوسی، ج ۷، ص ۱۱۶؛ نیز: Levy, 1990, p. 251.

۵. اسامی پادشاهان اشکانی مذکور در شاهنامه با اسامی تاریخی پادشاهان آن سلسله در مواردی مطابقت ندارد/ و.

آخرین شاه پارتیان. *شاهنامه* دوران پارتیان را روزگار نفاق و هرج و مرج و زمانه‌ای می‌داند که ایران در آن دچار ضعف شد.^۱

از این جای *شاهنامه* به بعد است که این کتاب، افزون بر اهمیت حماسی آن، اعتباری تاریخی می‌یابد. با تصحیح آخرین نسخه *خدای‌نامه*، پس از شورش بهرام چوبین بر تاج و تخت ساسانی، آنچه درباره پارتیان بود از بخش وقایع شاهان حذف و به بخش پهلوانی منتقل شد.^۲ داستان پارتیان با شرح احوال بابک (در فارسی میانه: پابگ) پدر اردشیر اول، بنیان‌گذار سلسله ساسانیان و حاکم استخر، به پایان می‌رسد.^۳ می‌توان گفت اشاره *شاهنامه* به پارتیان در نقل سرگذشت و اقدامات اردشیر خلاصه شده است.

شاهنامه حاوی اطلاعات مهمی درباره ساسانیان است که ظاهراً، علاوه بر *خدای‌نامه*، از منابع دیگری نیز به دست آمده‌اند. چنان‌که گفته‌اند، *شاهنامه* گزارش تاریخی مفصلی از پادشاهان ساسانی به دست نمی‌دهد. *شاهنامه* اثری حماسی است و بیشتر به مضامینی چون جنگ، جشن و سرور، و سخنان آموزنده و پهلوانی می‌پردازد. در عین حال، از برخی پادشاهان، چون اردشیر، شاپور اول، شاپور دوم، یزدگرد اول، بهرام پنجم، پیروز، قباد، خسرو اول، هرمزد چهارم، خسرو دوم، شیرویه، و یزدگرد سوم، به تفصیل بیشتر سخن رفته است.^۴ *شاهنامه* از وقایع مربوط به اواخر دوره ساسانی اطلاعات بسیار دقیقی به دست می‌دهد که حتی از آثار طبری و دیگر مورخان مسلمان کامل‌تر است.^۵ گزارش *شاهنامه* از وقایع تاریخی اوایل این دوره با داستان‌های عاشقانه و اعمال حماسی و سخنان شاهانه آمیخته است.

چنان‌که از خود *شاهنامه* برمی‌آید، منبع این اثر در نقل احوال اردشیر بابکان (اردشیر بابکان)، بنیان‌گذار سلسله ساسانی، از نسخه‌ای از *کارنامه اردشیر بابکان* بهره برده است. این کتاب حکایتی است خیالی که احتمالاً در قرن ششم میلادی به نگارش درآمد و چون اولین نسخه *خدای‌نامه* نگاشته شد به بیرون از دربار خسرو اول،^۶ و در نتیجه، به متون فارسی و عربی راه گشود. آشکار است که مأخذ اصلی فردوسی، *شاهنامه* منثور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، به طریق اولی، از *کارنامه اردشیر بابکان* بهره برده است.

شاهنامه به راه‌ورسم اردشیر در تشکیل سپاه و انتخاب رایزنان و وزیران و روش او در

۱. Yarshater, 1983, vol. 3/1, p. 473; نیز: تاریخ ایران کیمبریج، ۱۳۶۸، ج ۳/۱، ص ۵۸۳.

۲. *ibid.*, p. 474; نیز: همان، ص ۵۸۴.

۳. فردوسی، ج ۷، ص ۱۱۶-۱۵۴.

۴. Yarshater, *op. cit.*, p. 379; نیز: تاریخ ایران کیمبریج، همان، ص ۵۸۴.

5. Rubin, 1995, p. 234-235.

۶. دریایی، ۱۳۸۰، ش ۱، ص ۱۴۵-۱۴۷.

حکومت و اداره شاهنشاهی توجهی خاص دارد.^۱ از شاپور اول جز اندکی سخن نمی‌گوید و به نقل جنگ او با رومیان بسنده می‌کند.^۲ به هرمزد اول، با اینکه اندک زمانی پادشاه بود (۲۷۰-۲۷۱ م)، اشاره شده و سخنان مفصل او نقل شده است. گفتنی است که منابع فارسی و عربی نیز فقط همین یک سطر را به گزارش شاهنامه از دوران پادشاهی هرمز اول می‌افزایند: او پسرش بهرام را در هنگام مرگ خود فرا خواند.^۳

آنچه از بهرام اول و دوم و سوم (۲۷۲-۲۹۱ م) در شاهنامه آمده اندک است. از بهرام اول سخنان او نقل شده است. پادشاهی بهرام دوم بیست سال ذکر شده^۴ که در واقع معادل دوران حکمرانی هر سه بهرام است و از ارادت او به کرتیر و دستگیری و مرگ مانی پیامبر سخن به میان نمی‌آید. به گزارش شاهنامه، بهرام سوم پس از چهار ماه پادشاهی بیمار شد^۵ و تاج و تخت را به پسرش، نرسه، سپرد؛ اما واقعیت این است که نرسه فرزند بهرام اول بود و بهرام دوم و بهرام سوم او را نادیده گرفتند؛ لذا شاهنامه یا مأخذ آن دچار اشتباه شده‌اند. در شاهنامه، به جنگ‌های مصیبت‌بار نرسه با دیوکلتیانوس اشاره نشده و بخش مربوط به او فقط شامل سخنان اوست. شاهنامه به نرسه، که ده سال (۲۹۲-۳۰۲ م) پادشاهی کرد، کمتر از هرمزد دوم پرداخته است که هفت سال (۳۰۲-۳۰۹ م) پادشاه بود.

دوران پادشاهی شاپور دوم در شاهنامه با تفصیل بسیار وصف شده و رویدادهای دوران پادشاهی او و شاپور اول در هم ادغام شده است. در نخستین بخش پادشاهی شاپور دوم، شکست قبایل عرب به دست او و سوراخ‌کردن شانه‌های آنان روایت شده است. شاپور دوم به همین مناسبت به ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها) ملقب شد.^۶ در بندهش، این لقب به صورت «شانگ آهنج» آمده است. سپس، سفر پنهانی او به روم حکایت می‌شود. شاپور را در روم دستگیر می‌کنند و در پوست خر می‌دوزند و بعد از آن، رومیان به ایران لشکر می‌کشند. ایران رو به نابودی می‌رود و ایرانیان ناگزیر دین مسیح را می‌پذیرند. [چندی بعد] شاپور به ایران بازمی‌گردد و زمام امور را به دست می‌گیرد، رومیان مهاجم را از بین می‌برد و دوباره دین زردشتی را دین رسمی اعلام می‌کند. چنان‌که در کتاب اعمال شهیدان^۷ به زبان سریانی، آمده است این اتفاق موجب آزار مسیحیان ساکن در قلمرو حکومتی او می‌شود.^۸ شکست و اسارت قیصر روم یادآور اسارت والرین، امپراتور روم، به دست شاپور اول، نه شاپور دوم، و شکست

۲. همان، ص ۱۹۵-۲۰۰.

۱. فردوسی، ج ۷، ص ۱۵۵-۱۹۴.

۴. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۰۳-۲۳۴.

۶. همان، ص ۱۱۶-۱۲۰ و ۲۲۶.

۵. همان، ص ۲۱۳-۲۱۷.

یولیان ملحد در قرن چهارم میلادی است. اشاره فردوسی به ظهور مانی و اعدام او در دوران حکومت شاپور دوم گواه دیگری است بر خلط وقایع دوران شاپور اول و دوم در شاهنامه. موبدان موبد (احتمالاً کرتیر) مانی را صرفاً نقاش می‌داند و نه یک پیامبر. سرانجام، مانی در دروازه شهر به دار آویخته می‌شود.^۱

در شاهنامه، همچون منابع تاریخی، از اردشیر نیکوکار (دوم) به اختصار سخن رفته است.^۲ نکته جالب توجه پیمان اردشیر، برادر بزرگ شاپور، است در هنگامی که نایب السلطنه برادرزاده‌اش [فرزند شاپور] می‌شود که در هیچ متن تاریخی دیگری به آن اشاره نشده است. پس از اردشیر، بهرام چهارم بر تخت می‌نشیند و از او نیز سخنان حکیمانه‌ای نقل می‌شود.^۳ از یزدگرد اول، ملقب به بزهکار، نیز در شاهنامه، چون دیگر متون فارسی و عربی، چندان سخن نمی‌رود. او را به این علت بزهکار لقب دادند که در صدد محدود کردن قدرت درباریان و موبدانی بود که از هنگام بر تخت نشستن وی بیش از حد قدرتمند شده بودند. منابع رومی و مسیحی او را حاکمی نیکوکار معرفی کرده‌اند. بر سکه‌های یزدگرد اول لقب «رام‌شهر» (برقرار کننده آرامش در کشور) ضرب شده است.^۴

گرچه ابیات بسیاری در شاهنامه^۵ زیر عنوان «پادشاهی یزدگرد بزهکار» آمده است، این بخش در واقع درباره دوران کودکی بهرام گور، پسر یزدگرد، است.^۶ پس از اشاره به بر تخت نشستن بهرام، برای نشان دادن شایستگی او، به ازدهاکشی‌اش اشاره می‌شود که از مضامین هندواروپایی است و در توصیف اردشیر اول نیز به کار رفته است.^۷ تربیت بهرام در یمن نزد مُنذر، دوستی مشهور او با آزاده چنگ‌زن و به شکار رفتن آن دو، که بر جام‌های نقره ساسانی و ظروف دوره اسلامی تصویر شده است،^۸ جنگ بهرام با شیران، روابط عاشقانه متعدد او و عشقش به شکار از دیگر داستان‌های شاهنامه درباره بهرام است. منابع تاریخی، حمله خاقان چین به قلمرو بهرام را با تعبیر «هجوم ترکان» تأیید می‌کنند. از پادشاهی یزدگرد دوم^۹ و هرمزد دوم^{۱۰} نیز به اختصار یاد شده است.

در این بخش از این اثر حماسی اطلاعات تاریخی فراوانی را می‌توان در لابه‌لای سخنان

۱. فردوسی، ج ۷، ص ۲۵۲ و ۶۰۰.

۲. همان، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۳. همان، ص ۲۶۲-۲۶۳.

4. Daryaei, 2002/1, vol. 14, no. 1, p. 89-95.

۵. فردوسی، همان، ص ۳۰۴-۴۵۴.

۶. همان، ص ۲۶۴-۳۰۳.

7. Watkins, 2001.

8. Harper, 1978, p. 48-50.

۹. فردوسی، ج ۸، ص ۷-۶.

۱۰. همان، ص ۷-۸.

بیان شده در مراسم رسمی یافت. شاید علت این باشد که *خدای نامه* در قرن ششم میلادی در دوران پادشاهی خسرو اول بازنگاری شده است. به این ترتیب، *شاهنامه* از این بخش به بعد به منبع تاریخی مهمی تبدیل می‌شود. در *شاهنامه* آمده است در دوران پادشاهی پیروز،^۱ که مقارن با ضعف سلسله ساسانی بود، قحطی ایران را فراگرفت و ایرانیان از ترکان (هپتالیان)، به فرماندهی خوشنواز، شکست خوردند. *شاهنامه*^۲ اطلاعات دقیقی از درباریان به دست می‌دهد که در ویرایش و ترجمه متون فارسی‌میانه بسیار به کار می‌آید. برای مثال، از موبد موبدان، اردشیر، نام برده شده که در دوران پادشاهی پیروز اسیر می‌شود.^۳ پس از آن، شرح پادشاهی بلاش می‌آید^۴ که در مقایسه با *تاریخ طبری* و آثار سایر مورخان ایرانی و عرب با تفصیل بیشتری توصیف شده است.

داستان مزدک در دوره پادشاهی قباد داستان خواندنی و مفصلی است؛ به‌ویژه گزارش اعدام این انقلابی و اصلاح طلب دینی که در منابع دیگر این‌گونه روایت نشده است.^۵ گزارش *شاهنامه* از پادشاهی خسرو اول^۶ بسیار اهمیت دارد؛ زیرا اطلاعات دقیقی از اصلاحات ارضی او به دست می‌دهد و مهم‌تر آنکه شامل نامه‌ای است منسوب به او که در آن نکات مهم و دقیقی درباره علت این اصلاحات آمده است.^۷

این اصلاحات و ابتکارات شاه موجب افزایش درآمد و ترمیم شالوده کشاورزی شاهنشاهی ساسانی شد که از منابع اصلی درآمد ساسانیان بود.^۸ سایر داستان‌های *شاهنامه*، چون اختراع شطرنج و تخته‌نرد و گفتارهای حکیمانه بزرگمهر وزیر، در متون مستقل فارسی‌میانه نیز آمده است.^۹

از هرمزد، سخنان، کارها و جنگ‌هایش در *شاهنامه* به تفصیل سخن رفته است.^{۱۰} این مطالب با آنچه ثعالبی، مخصوصاً درباره بهرام چوبین، نقل کرده مطابقت دارد. روایت *شاهنامه* از پادشاهی بهرام با شاخ‌وبرگ و مفصل‌تر از دیگر متون تاریخی موجود است. بخش

۱. همان، ص ۱۷۹.

۲. Khaleghi Motlagh, 1985, vol, 1, p. 382؛ دریایی، ۱۳۸۰، ش ۱، ص ۱۴۷-۱۴۵.

۳. فردوسی، ج ۸، ص ۱۷-۲۸.

۴. Bausani, 2000, p. 97-100.

۵. فردوسی، همان، ص ۳۱۴-۳۵۳.

۶. Rubin, 1995, p. 234.

۷. *ibid*, p. 257.

۸. Daryaei, 2002/2, p. 281-312.

۹. فردوسی، ج ۸، ص ۳۱۵-۴۳۰.

عمده‌ای از شاهنامه به خسرو دوم^۱ اختصاص یافته که شامل جزئیات خواندنی است و رویدادهای تاریخی و خیالی آن روزگار را به هم پیوند می‌زند. در شاهنامه به ازدواج خسرو دوم با مریم، شاهزاده رومی، و ماجرای عاشقانه خسرو و شیرین اشاره شده است. شکوه و جلال دربار، ساختن تخت طاقدیس، داستان بارید خنیاگر، جنگ‌ها و دسیسه‌ها همه در ضمن رویدادهای دوران خسرو دوم نقل می‌شود. وقایع دوران خسرو اول و خسرو دوم، مانند رویدادهای دوران شاپور اول و شاپور دوم، در هم آمیخته است؛ مثلاً ورود فیلسوفان یونانی به ایران^۲ در عهد خسرو اول، در ضمن اخبار پادشاهی خسرو پرویز نقل می‌شود.

شرح پادشاهی شیرویه^۳ با دشمنی او با شیرین آغاز می‌شود که به خودکشی شیرین می‌انجامد. این داستان با روایت ثعالبی کاملاً مطابقت دارد، اما طبری، که روایتی طولانی از تاریخ سیاسی شیرویه دارد، به منبع دیگری دسترسی داشته است. پس از شیرویه، اردشیر دوم و پس از او فرابین‌گراز به پادشاهی می‌رسد که به اشتباه مرگ او را به دست شهران‌گراز (شهروراز) ذکر کرده‌اند. پس از او، پادشاهی به بوران‌دخت و آزرمدخت و فرخزاد می‌رسد^۴ و این همه با روایت ثعالبی یکی است. از این‌جا می‌توان پی برد که اطلاعات منبع فردوسی و ثعالبی از دوران خسرو دوم تا یزدگرد سوم ناقص بوده است. طبری این دوران را با تفصیل بیشتر روایت می‌کند.

آنچه از پادشاهی یزدگرد سوم در شاهنامه آمده^۵ قطعاً از افزوده‌های بعدی است، زیرا در حدای نامه نبوده است و پایان پادشاهی ساسانیان را بر ایران پیش‌بینی می‌کند. اوضاع تاریخی آن دوران به اختصار و در قالب سخنان و نامه‌های مفصلی بیان شده که بین سربازان و فرماندهان ایرانی و عرب رد و بدل شده است. فقط به جنگ قادسیه و دیگر جنگ‌ها تا اندازه‌ای توجه شده است. به رایزنی یزدگرد سوم با مشاورانش و فرار او به چین اشاره شده است که اندکی از واقعیات تاریخی را بیان می‌کند: آخرین شهنشا، پس از شکست از ماهوی، به کلبه آسیابانی پناه می‌برد؛ او را می‌یابند و کدخدای محل به آسیابان پیر پول می‌دهد تا شاه را بکشد. ماهوی بر تخت می‌نشیند^۶ و سخنان مفصلی ایراد می‌کند که در هیچ منبع تاریخی دیگری نقل نشده است. کشته شدن یزدگرد به دست ماهوی بی‌پاسخ نمی‌ماند و کسی به نام

۱. همان، ج ۹، ص ۲۵۳-۱۰.

2. Gotas, 1998, p. 25-26.

۴. همان، ص ۲۹۳-۳۱۰.

۳. فردوسی، ج ۹، ص ۲۵۴-۲۹۲.

۶. همان، ص ۳۶۸-۳۷۶.

۵. همان، ص ۳۶۹-۳۱۱.

بیژن^۱ مدعی تاج و تخت را در همان مکانی که شاه را کشته بود به فجیع‌ترین وضعی می‌کشد. روایت ثعالبی از وقایع دوران پادشاهی یزدگرد سوم تا زمان جنگ رستم، سردار ایرانی، با سعد بن ابی وقاص با مطالب شاهنامه هماهنگ است. در کتاب ثعالبی، رستم فرشته‌ای را در خواب می‌بیند که سازوبرگ‌های سپاه ایران را برمی‌گیرد و به بهشت می‌برد و پیامبر اسلام سازوبرگ‌ها را به عمر می‌سپارد. ثعالبی جنگ‌های جلولا و نهاوند را پیش از جنگ یزدگرد با ماهوی نقل کرده است. پس از آن شاهنشاه را اسیر و خفه می‌کنند و پیکرش را به رودخانه مرو می‌اندازند. نام بیژن در کتاب ثعالبی «نیزک» آمده که احتمالاً تحریف‌شده بیژن است.^۲

منابع

- ابن بلخی (۱۳۶۳ ش). *فارس‌نامه*، به تصحیح گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱ ش). «سه کتاب درباره فردوسی»، *جستارهای شاهنامه‌شناسی*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۲۴۵-۲۸۲.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳ ش). *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۳۶۸ ش). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمه محمد فضائلی، تهران، نقره.
- حمزه اصفهانی (۱۳۶۷ ش). *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲ ش). «حماسه سرای باستان»، *گل رنج‌های کهن*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، ص ۱۹-۵۲.
- (۱۳۸۱ ش). «اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه»، *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، تهران، ص ۲۸۵-۳۱۲.
- دریایی، تورج (۱۳۸۰ ش). «اردشیر موبد موبدان: یک تصحیح در متن بندهش»، *ایران‌شناسی*، ش ۱، ص ۱۴۷-۱۴۵.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۴ ش). *حماسه سرایی در ایران*، تهران، امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۸ ش). *شاهنامه*، به تصحیح آکادمی علوم شوروی، مسکو.
- قزوینی، علامه محمد (۱۳۶۳ ش). «مقدمه قدیم شاهنامه»، *بیست مقاله قزوینی*، تهران، دنیای کتاب.
- مجمّل‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸ ش). به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، بی‌تا.
- مسعودی (۱۳۶۵ ش). *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- Amir-Arjomand, S. (1998). "Artaxerxes, Ardašīr, and Bahman", *Journal of the American Oriental Society*, vol. 118. 2, p. 245-248.
- Ardā Wīrāz Nāmāg : *The Iranian 'Divina Commedia'* (1986). edited and translated

by F. Vahman, London and Malmo.

نیز: *ارداویراف‌نامه* (۱۳۸۲ ش). ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، معین و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

Bailey, H.W. (1943). *Zoroastrian problems in the ninth century books*, Tatanbai Kartak Lectures, Oxford, [reprint: 1971].

Bausani A. (2000). "Two Unsuccessful Prophets: Mani and Mazdak", *Religion in Iran, Bibliotheca*, Persica Press, New York, p. 97-100.

Boyce, M. (1954). "Some Remarks on the Transmission of the Kayanian Heroic Cycle", *Serta Cantabrigiensia, Studies Presented to the XXII International Congress of Orientalists*, Mainz, p. 49.

— (1957). "The Parthian gosan and Iranian Minstrel Tradition", *Journal of the Royal Asiatic Society*, p. 12.

— and F. Grenet (1991). *A History of Zoroastrianism*, vol. 3, Handbuch der Orientalistik, E.J. Brill, Leiden.

Bundahišn (Zand ī Ākāsh) (1956). edited and translated by B.T. Anklesaria, Bombay.

نیز: *بندهش* (۱۳۶۹ ش). ترجمه مهرداد بهار، تهران، توس.

Daryaei, T. (1995). "National History or Keyanid History: The Nature of Sasanid Zoroastrian Historiography", *Iranian Studies*, vol. 28, no. 3-4, p. 129-141.

— (1380 / 2001-2002). "Memory and History: The Construction of the Past in Late Antique Persia", *Nāme Irān-e Bāstān, The International Journal of Ancient Iranian Studies*, no. 2, p. 1-14.

— (2002/1). "History, Epic, and Numismatics: On the Title of Yazdgerd I (Rāmšahr)", *Journal of the American Numismatics Society*, vol. 14, no. 1, p. 89-95.

— (2002/2). "Mind, Body and the Cosmos: The Game of Chess and Backgammon in Ancient Persia", *Iranian Studies*, vol. 35, no. 4, p. 281-312.

— (2002/3). *Šahrestānī hā ī Ērān šahr, A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History with English and Persian Translations, and Commentary*, Costa Mesa.

— (2002/4). "The Changing 'Image of the World': Geography and Imperial Propaganda in Ancient Iran", *Electrum*, vol. 6.

Davidson, O. (1994). *Poet and Hero in the Persian Book of Kings*, Cornell University

Press, Itahaca and London.

نیز: دیویدسن، الگا (۱۳۷۸ ش). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*، ترجمه فرهاد عطایی، تهران، نشر تاریخ ایران.

Davis, D. (1992). *Epic and Sedition: The Case of Ferdowsi's Shahnameh*, Mage Publishers, Washington DC.

— (1996). "The Problem of Ferdowsi's Sources", *Journal of the American Oriental Society*, vol. 116, no. 1, p. 48-58.

Denkard (1911). ed. D. M. Madan, Bombay.

Gutas, D. (1998). *Greek Thought, Arabic Culture, The Graeco-Arabic Translation Movement in Baghdad and Early 'Abbasid Society (2nd-4th/8th-10th centuries)*, Routledge, New York.

Harper, P.O. (1978). *The Royal Hunter, Art of the Sasanian Empire*, The Asia Society.

Humbach, H. (1991). *The Gāthās of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, Part I, Introduction-Text and Translation, Carl Winter, Heidelberg.

Khaleghi-Motlagh, Dj. (1985). "Ardašīr", *Encyclopaedia Iranica*, vol. I.

Kreyenbroek, Ph. G. (1996). "The Zoroastrian Tradition from an Oralist's Point of Views", *K.R. Cama Oriental Institute, Second International Congress Proceedings*, ed. H.J.M. Desai/H.N. Modi, Bombay.

Labourt, J. (1904). *Le Christianisme dans l'empire perse sous la dynastie sassanide 224-632*, Bibliothèque de l'enseignement de l'histoire ecclésiastique IX, Paris.

Levy, R. (1990). *The Epic of the Kings*, Arkana.

Minorsky, V. (1964). "The Older Preface to the Shāh-nāme", *Iranica, Twenty Articles*, University of Tehran.

Monchi-Zadeh, D. (1975). *Topographisch-Historische studien zum iranischen national epos*, Wiesbaden Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes.

Nöldeke, Th. (1879). *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leiden.

نیز: نولدکه، تئودور (۱۳۷۸ ش). *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Nöldeke, Th. (1894-1904). "Das iranische Nationalepos", *Grandriss der iranischen Philologie*, ed. Ch. Bartholomae et al., vol. 2, p. 130-211; also: *The Iranian National Epic*, Translated by L. Bogdanov, Cama Oriental Institute, no. 7, Bombay.

- Omidstalar, M. (1996). "Unburdening Ferdowsi", *Journal of the American Oriental Society*, vol. 116, no. 2, p. 235-242.
- (1998). "Could al-Taha'libi have used the Shānāma as a Source?", *Der Islam*, vol. 75, p. 338-346.
- (2002). "Orality, Mouvance, and Editorial Theory in Shānāma Studies", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, vol. 27, p. 245-282.
- Pirart, E.V. (1992). *Kayān Yasn, L'Origine avestique des dynasties mythiques d'Iran*, Editorial AUSA, Barcelona.
- Rosen, B.V. (1895). "K Voprosu ob Arabskikh perevodakh Khodāy-Nāme", *Vostochniya Znanetki*, p. 153-191.
- نیز: بهرامیان، علی (۱۳۸۳ ش). «درباره ترجمه خدای نامه»، *نامه فرهنگستان*، ضمیمه شماره ۱۵، تهران، ۱۳۸۳.
- Rubin, Z. (1995). "The Reforms of Khusro Anūshirwān", *The Byzantine and Early Islamic Near East, States, Resources and Armies* vol. III, The Darwin Press, Princeton, New Jersey, p. 227-298.
- Shaki, M. (1981). "The Dēnkard Account of the History of the Zoroastrian Scripture", *Archiv Orientalni*, vol. 49, p. 114-125.
- Shapur Shahbazi, A. (1990). "On the X^{adāy-nāmag}", *Iranica Varia: Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater*, E.J. Brill, Leiden.
- (1991). *Ferdowsi, A Critical Biography*, Costa Mesa.
- Skjærvø, P.O. (1997). "The Joy of the Cup: A Pre-Sasanian Middle Persian Inscription on a Silver Bowl", *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 11, p. 93-104.
- Tabari (1999). *The History of al-Tabarī, The Sāsānids, the Byzantines, the Lakmids, and Yemen* translated by C. E. Bosworth, State University of New York Press.
- The Armenian History attributed to Sebeos* (1999). Translated, with notes, by R.W. Thomson, Historical commentary by J. Howard-Johnston, Assistance from T. Greenwood, Part I. Translation and Notes, Liverpool.
- Thomson, R.W. (1996). *Rewriting Caucasian History, The Medieval Armenian Adaptation of the Georgian Chronicles*, Oxford.
- Watkins, C. (2001). *How to kill a Dragon: Aspects of Indo-European Poetics*, Oxford University Press.

Yarshater, E. (1971). "Were the Sasanians Heirs to the Achaemenids?", *La Persia nel Medioevo*, Accademia Nazionale dei Lincei, Roma, p. 517-531.

— (1983). "Iranian National History", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3/1, ed. E. Yarshater, Cambridge University Press, p. 359-480.

نیز: تاریخ ایران کیمبریج (۱۳۶۸ ش). ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۳/۱.

Zand ī Wahman Yasn, A Zoroastrian Apocalypse (1995). Edited and translated into English by C. G. Cereti, *Instituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente*, Roma.

نیز: زند بهمن یسن (۱۳۸۵ ش). ترجمه و تصحیح محمدتقی راشد محصل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.